

## بسمه تعالی

نام و نام خانوادگی : هستی گنجعلی

سن : ۱۲

پایه تحصیلی : ششم ابتدایی

نامه مدرسه : ولیعصر (عج) / منطقه : تهران ۱۶

### نام داستان: میترا و سه شهر اسرار آمیز

در یک روز تابستانی زیبا، میترا و سارا در حیاط خانه ی مادر بزرگ بازی می کردند. ناگهان میترا چشمش به درخت توت افتاد. توت های خوش مزه و خوش رنگ! او دهانش از دیدن این توت ها آب افتاده بود به همین خاطره بالای درخت رفت.

او به اندازه ی یک مشت توت چید و خورد. میترا از موضوع سمپاشی درخت برای از بین بردن آفت های آن مطلع نبود. بعد از گذشت یک ساعت، دل درد وحشتناک به سراغش آمد! او از شدت درد به خودش می پیچید.

مادرش از او پرسید: مگر چه خورده ای که دلت این قدر درد می کند؟ او هم ماجرای خوردن توت ها را برای مادر و مادر بزرگش تعریف کرد. مادر بزرگ گفت: «ای وای! من آن درخت را سمپاشی کرده بودم. فکر کنم که تو مسموم شده ای!» میترا داروهایش را خورد و کم کم به خواب عمیقی فرو رفت.

او در خواب دید که شخصی او را سوار یک ماشین عجیب و غریب می کند و به میترا می گوید: «من می خواهم تو را به سه شهر اسرار آمیز ببرم؛ اما یک شرط دارد که آن هم این است که تو باید تغییر قیافه بدهی و شبیه ساکنان آن شهر شوی تا بتوانیم وارد آن سه شهر شویم. میترا که کنجکاو شده بود شرط او را قبول کرد. آن شخص به میترا گفت: «من می خواهم به تو نشان بدهم که ویروسها، میکروب ها و اسیدها چه بلایی سر انسان می آورند!»

وقتی آنها نزدیک شهر اول شدند، قیافه های خود را تغییر دادند و وارد آن شهر شدند. میترا که کنجکاو شده بود، پرسید: «نام این شهر چیست؟» راننده گفت: «ویروس ها» میترا با تعجب پرسید: «ویروسها!» گفت بله، میترا دید که این شهر چه قدر کثیف و آلوده است! او با تعجب به موجودات عجیب و غریبی که در آن شهر بودند خیره شده بود و جالب تر این بود که ویروسها یکدیگر را با نامهای عجیبی مثل ویروس کرونا، ویروس ان وان اچ وان، ویروس ابولا، ویروس هاری، ویروس ایدز، ویروس آنفلوآنزا و...

راننده گفت: حالا می خواهم به تو بگویم، این ویروس ها با بدن انسان چه می کنند؟ او گفت: «این ویروس ها به راحتی از طریق بینی، دهان، سطح خراشیده پوست یا زخم ها وارد بدن ما می شوند، سپس یک سلول بدن ما را برای میزبانی خود پیدا می کنند و سپس آنها را مورد حمله ی خود قرار می دهند. آنها برای اینکه بتوانند بهتر در حمله ی خود موفق باشند، ابتدا سرباز های بدن ما که همان سیستم ایمنی هستند

را تخریب می کند. سپس، ماده ی ژنتیکی تخریب کننده ی سلولهای ما را مانند یک آمپول به درون سلولهای میزبان بدن ما تزریق می کنند و آن رمز ژنتیکی که وارد سلول میزبان بدن ما شده است، آنزیم های سلول میزبان را برای باز تولید و نشر خود در اختیار می گیرند. آنها در واقع مانند یک منافق وارد سلول ما می شوند و اسم رمز خود را به آنزیم های سلولهای بدن ما می دهند و آنها هم از همه جا بی خبر، شروع به ساخت تکه های جدید از روی ویروس ها می کنند بی آنکه بدانند در واقع دارند، سرباز های دشمن را زیاد می کنند. تکه های ویروسی که کم کم توسط آنزیم های بدن ما ساخته شده است، به هم وصل می شوند و ویروس جدیدی را در داخل سلول میزبان تشکیل می دهند و به این صورت تعداد آنها به طور ناخواسته در بدن ما زیاد می شود و باعث از بین رفتن سلولهای سالم بدن ما می شود. وقتی تعداد آنها به اندازه ی کافی در بدن ما زیاد شد خود را وارد جریان خون ما می کنند تا در این رود خون شنا کنند تا بتوانند خود را به قسمت های مورد نظر که قصد تخریب آنها را دارند برسانند.

میترا که خیلی وحشت کرده بود گفت: وای من می ترسم. لطفاً مرا از این شهر ببرید؛ زیرا من می ترسم که این ویروس ها وارد بدن من هم بشوند و مرا نیز بیمار کنند.

شهر بعدی، شهر میکروبهای بیماری زا بود. وقتی که میترا به این شهر رسید متوجه شد که اکثر آنها فقیر هستند و نیاز به غذا دارند و همه آنها با هم در مورد پیدا کردن غذا صحبت می کنند. از طرفی دید که بعضی از آنها بیشتر شبیه دزدان دریایی هستند که می خواهند به غذاهای موجود در سلول های بدن ما حمله کنند و از ذخیره غذایی سلولهای بدن ما برای سیر کردن خود استفاده کنند.

آنها خود را از طریق دستان آلوده یا غذای فاسد و آلوده به بدن ما می رسانند و وقتی به جای مناسبی از بدن ما خود را رسانند، مواد درون سلولهای بدن ما را به جای غذا استفاده می کنند و به سرعت شروع به تولید مثل می کنند و سپس آنقدر درون سلولهای بدن ما تولید مثل می کنند که تعداد آنها بسیار زیاد می شود و سلول ما دیگر گنجایش این حجم از دشمن را درون خانه ی خود ندارد، در نهایت سلول بدن ما متلاشی می شود و از بین می رود.

او متوجه شد که بعضی از آنها شبیه آدم های شروری هستند که فقط قصد کشتن و از بین بردن سلول ها را دارند زیرا این میکروب های بیماری زا مانند یک گورکن سم از خود ترشح می کردند و این سم چون حالت گاز مانند دارد به راحتی وارد جریان خون ما می شود و در سراسر بدن ما پخش می شود و باعث از بین رفتن سلولهای سالم بدن ما می شود. بعضی از میکروب ها قیافه ی عجیب و غریب و وحشتناکی داشتند که میترا به دلیل وحشتی که از حضور در آن شهر کرده بود ترسید که بماند و کارهای بد آنها را که بر روی بدن ما انجام می دهند را نیز مشاهده کند. او فریاد زد مرا از این شهر ببر نمی خواهم اینها را ببینم.

راننده به او گفت: هنوز شهر مواد شیمیایی خطرناک باقی مانده است که باید سری هم به آنجا بزنیم. وقتی میترا با ماشین اسرار آمیز به آن شهر رسید از دور متوجه شد که انگار دارد وارد شهر ارواح می شود که بسیار سوت و کور است و کمتر کسی در آنجا زندگی می کند. وقتی علت را از راننده ی ماشین اسرار آمیز پرسید گفت «نگاه کن این شهر کم جمعیت است زیرا مواد شیمیایی که شما انسان ها در خانه، کارخانه یا کشاورزی خود از آن استفاده می کنید باعث آلوده شدن خاک و آب این شهر شده است و این آلودگی خاک و آب باعث از بین رفتن سالانه یک میلیون پرنده ی دریایی و حدود صد میلیون پستاندار دریایی و حیوانات موجود روی کره ی زمین می شود. گازهای گلخانه ای که شما انسان ها ایجاد کرده اید باعث سوراخ شدن لایه ی اوزون می شود که این کار باعث گرم شدن کره ی زمین و بارش کمتر باران می شود. آلوده شدن آب و خاک به مواد شیمیایی، حاصل خیزی خاک آنها را کم کرده است به همین خاطر مردم این شهر چون دیگر قادر به ادامه زندگی در این شهر نبوده اند اکثر آنها شهر را ترک کرده اند.

میترا همینطور که به آن شهر عجیب و غریب نگاه می کرد به فکر فرو رفت و به کارهای ناپسندی مثل ریختن زباله در جنگل و آب رودخانه ها و کنار دریاها، تولید زباله بیش از اندازه، ریختن فاضلاب کارخانه ها به درون آب و خیلی کارهای دیگری که ما انسان ها انجام می دهیم ،فکر می کرد.

او در خواب در حال فکر کردن بود ، یکدفعه مادرش او را بلند صدا زد و از خواب بیدار کرد.میترا تا مادرش بالای سرش دید ،مادرش را در آغوش گرفت و شروع به گریه کردن کرد.مادرش که تعجب کرده بود علت را پرسید.میترا خوابی را که دیده بود برای مادرش تعریف کرد. مادرش که ابتدا کمی تعجب کرده بود به او گفت : « پس دخترم حالا که خودت به خوبی متوجه شده ای که ویروس ها، میکروب ها و مواد شیمیایی می توانند چه بلایی سر تو و جامعه و همچنین محیط زیست بیاورند باید بیشتر مراقب خودت و محیط زیست باشی. مثل بیماری کرونا که اگر متاسفانه شما خودت این بیماری ویروسی را بگیری می توانی ناقل ویروس شوی و چندین نفر دیگر را در جامعه مبتلا کنی و اگر این ویروس در بدن ما خیلی فعال شود متاسفانه باعث مرگ ما و هموعان می شود و کم کم به یک فاجعه برای انسان ها تبدیل می شود.» میترا که به سخنان مادرش خوب گوش می کرد گفت:« مادر جان من قول می دهم که دیگر بیشتر از قبل مراقب باشم و هیچ گاه با دستان کثیف و آلوده میوه های نشسته و غذا نخورم و همچنین دستان خود را بشویم و حالا که ویروس کرونا وجود دارد ماسک می زنم که دچار این ویروس نشوم و بعد از استفاده از ماسک و دستکش آنها را در خیابان رها نکنم تا محیط زیست آلوده نشود،هنگام شستن دست ها به اندازه ی کافی مایع دستشویی استفاده می کنم تا مقدار کمی از این ماده ی شیمیایی وارد فاضلاب شود.مادرش به او آفرین گفت و سپس با سوپ خوش مزه ای که بزای او درست کرده بود از او پذیرایی کرد.

علم برای همه

جستواره علم بزرگ  
دایره  
مهم